

س: منحصر در متون است، همین که می گوید خودت نمی توانی می گوید عقل رجال به آن نمی رسد، این مال متون است، چون ظواهر....

ج: پس به اطلاقاتش چه جور می توانم تمسک کنم؟

س: به اطلاقات تمسک می کنیم.

ج: نه، چون اشکال داشت دیگه، می خواهیم اشکالش را با این روایات حل کنیم. فرض این است که گفتیم تمسک به اطلاقات، چرا نمی شود به اطلاقات تمسک کرد؟ گفتیم یک: این که این الفاظ را واضح که وضع می کرده اصلاً نسبت به مصادیق جدیده توجه نداشته، پس اصلاً این مصادیق جدیده مشمول مفاهیم آن الفاظ نمی شود. وقتی مشمول آن نشد به اطلاق که در غیر فرد نمی شود تمسک کرد. این اشکال اول بود. اگر این اشکال ماسید و ما جواب ندادیم. اشکال دوم: گفتیم مولی در مقام بیان نیست نسبت به مصادیق نویدها، در مقام بیان نیست. یا در مقام بیان... یا مشکلات دیگری دارد. اطلاق در جایی است که تقیید بشود، تقیید نمی توانسته بکند چون یا امکان نداشته یا عرفیت نداشته. این هم اشکال دیگر بود. خب این اشکال هم اگر ماسید و ما جواب ندادیم... اشکال سوم این بود که انصراف دارد از مصادیق جدیده، خب این اشکال هم اگر ماسید و جواب.... پس بنابراین ما الان به خاطر آن اشکالات نمی توانیم به عمومات قرآن تمسک کنیم. شما می گوید بله درست است، این اشکالات سر جای خودش درست است، ماسید، ما جوابی بر این اشکالات نداریم، می خواهیم از راه تبعید حل کنیم، بگوییم بله روایاتی داریم که از این می فهمیم می توانیم تمسک کنیم. حالا اشکال این است که این روایات می تواند این مسأله ما را حل بکنند؟ می گوییم نه. نمی تواند حل بکند. اگر آن اشکالات ماسید و ما نتوانستیم از آن جواب بدهیم با این روایات نمی توانیم بگوییم تمسک به اطلاقات و عمومات می توانیم بکنیم. حرف این است.

خب این طایفه اولی. اما الطائفة الثانية، بخوانیم یا بگذاریم برای فردا؟ وسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

جلسه ۲۵

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَنَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَأَصْفِيَاءِكَ الَّتِي أَنْتَجَبْتَهَا وَفَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةٍ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلِكِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا خَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرَمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَقَرُّ بِهَا أَعْيُنُ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

طایفه ثانی‌ای که به آن استدلال شده برای اثبات امکان تمسک به عمومات و اطلاقات برای مصادیق جدیده. طایفه‌ای است که دلالت می‌کند بر این که خدای متعال در قرآن شریف ما یحتاج الیه الناس را قرار داده، نازل فرموده و جعل له دلیلاً. ما به الافتراق این طایفه با طایفه قبل، همین «و جعل له دلیلاً» هست. حالا ابتدائاً این طایفه را بخوانیم، خود متن روایاتش، بعد برای استدلال به این طایفه دو تقریب وجود دارد که عرض می‌کنیم.

س: استاد ببخشید در استدلال به روایات با توجه به این که دلالت‌شان زمینی است و بعد حالا سندشان هم ممکن است قطعی باشد یا ظنی، فقط ما آن شمول عمومات و اطلاقات برای مصادیق جدیده را می‌خواهیم با اصالة الظهور درست کنیم، این به ما اصالة الظهور نمی‌دهد، یک دلالت تعبدیه‌ای ممکن است بدهد بگوید در آن جاها هم بیان شده، یعنی اقداماتی که معاصر معصوم به اصالة الظهور می‌گیرد، نسبت به مصادیق نوپیدا اگر بخواهیم با روایات درست کنیم با دلیل تعبدی دارد می‌گوید.

ج: نه ما نمی‌خواهیم بگوییم با اصالة الظهور درست می‌کنیم. ما می‌گوییم این روایت می‌گوید شما می‌توانید به اطلاقات و عمومات تمسک کنید. پس کشف می‌کنیم ظهور وجود دارد یا این ظهور اگر می‌دانیم وجود دارد این ظهور حجت است، انصراف ندارد. آن حرف‌ها و آن اشکالات نادرست است. این از این روایات می‌فهمیم که آن اشکالات نادرست است و شما می‌توانید تمسک کنید. اگر امام صادق سلام الله علیه صریحاً می‌فرمود به اطلاقات و عمومات کلمات ما تمسک کنید، این‌ها اطلاق دارد، این‌ها عموم دارد، این جور می‌آمد می‌فرمود، این‌ها اطلاق دارد، عموم دارد. از این روایات می‌خواهیم بفهمیم که فرمایشات آن‌ها کتاباً و سنتاً اطلاق و عموم دارد و بنابراین هم اطلاق و عموم دارد و هم این اطلاق و عموم حجت است و می‌توانیم به آن تمسک کنیم. دو تا چیز؛ هم اطلاق و عموم دارد و هم اطلاق و عموم حجت است و می‌توانیم به آن تمسک کنیم. این دو تا مطلب را از این روایات می‌خواهیم به دست بیاوریم.

س: یعنی اصالة الظهور عقلایی را با روایت تعبدی می‌خواهیم ثابت کنیم؟ اگر این گفت دارد، اگر روایات گفت چنین ظهوری وجود دارد، چنین اطلاقی دارد، اولاً اطلاق خب همان طور که در بحث اطلاق گفته شده گاهی ما اطلاق را از کجا به دست می‌آوریم؟ از ظهور حال متکلم به دست می‌آوریم. گاهی به اصالة البیانیه‌ای که آقای آخوند به آن قائل است. گاهی هم نه، خود متکلم می‌گوید من در مقام بیان هستم. یا قرینه‌ای اقامه می‌شود که در مقام بیان است. همان جوری که امام در مقوله عمر بن حنظله فرموده این جا قرینه داخلی داریم که وقتی می‌گوید «جعلت علیکم حاکماً» هم یعنی قاضیاً، هم والیاً. یعنی در آن معنای عام حاکم استعمال شده. آقایان خیلی‌ها اشکال می‌کنند که این یعنی قاضیاً. ایشان قرینه داخلی می‌گوید وجود دارد که این جا نه به مقدمات حکمت، قرینه داخلی وجود دارد، چون سؤال سائل آن جا این بوده که آقا پس شما که می‌فرمایید به قضات آن‌ها مراجعه نکنید، به سلطان آن‌ها مراجعه نکنید چه بکنیم؟ در جواب این سؤالی که آن هر دو را سؤال کرده، امام می‌فرماید من این‌ها را حاکم قرار دادم به این‌ها مراجعه کنید. پس یعنی اطلاق دارد. به قرینه این که سؤال سائل این است و عرض کرده ما چه کار بکنیم به این قرینه. نه این که ظهور حالش این است که در مقام بیان است، یا اصالة البیانیه‌ای را بخواهیم این جا... این جاها این روایات هم همین جور است، از این روایات استفاده می‌شود که ائمه می‌خواهند بگویند این اطلاقات و عمومات وجود دارد یعنی ما در مقام بیان هم هستیم، با این‌ها گفتم که اطلاقات و این‌ها وجود دارد و مقابل استناد است.

«ما دلّ علی أنّ الله أنزل فی الكتاب کل ما یحتاج الیه» یا «کل ما یحتاج الیه و جعل له دلیلاً یدلّ علیه» که حالا این «له» به کجا برمی‌گردد؟ بعداً در تقریب استدلال روشن می‌شود.

«فی روایة عمر بن قیس قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: یا عمر بن قیس، أ شعرت أنّ الله أرسل رسولاً آیا فهمیدی این مطلب را که «أنّ الله أرسل رسولاً و أنزل علیه کتاباً و أنزل فی الكتاب کل ما یحتاج الیه و جعل له دلیلاً یدلّ علیه» این‌ها را متوجه شدی، توجه به آن کردی؟ «و جعل لکل شیء حدّاً» برای هر شیء‌ای یک مرزی قرار داده که از آن نباید تجاوز کرد «و لمنّ جاوز الحدّ حدّاً؟» تلک حدود الله. و برای کسی که از حدود الهی تجاوز بکند، آن حد را تجاوز کند برای او هم یک حدی قرار داده، یک مجازاتی قرار داده. «قال قلت:» من در جواب این سؤال امام علیه السلام عرض کردم که «أرسل رسولاً، و أنزل علیه کتاباً، و أنزل فی الكتاب کل ما یحتاج الیه، و جعل

لَهُ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ عَلَيَّ مِنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا وَ لِمَنْ جَاوَزَ الْحَدَّ حَدًّا» تکرار کردم، همان که امام فرموده بود تکرار کردم گفتم بله من کأن این‌ها را فهمیدم، همین طور است که می‌فرماید.

س: سؤالی است.

ج: آره حضرت فرمودند این را متوجه شدی؟ این هم گفت بله همین‌ها را تکرار کرد که بله من این‌ها را متوجه شدم.

«قَالَ: نَعَمْ» حضرت فرمود خب بله، متوجه شدی می‌دانی. «الحديث»

س: سؤالی نیست روای دوباره سؤال کرده بعد امام گفته نعم؟

ج: نه، دیگر چون امام یک مجموعه‌ای را سؤال کرده، این‌ها را توجه کردی؟ او در مقام جواب گفت «قلت» بله، من این، این، این همه را که شما فرمودید به آن توجه کردم و مورد پذیرش من هست.

«و قَرِيبٌ مِنْهُ خَيْرٌ عُمَرُ بْنُ قَيْسٍ الْمَاصِرِ» قریب به همین روایت، روایت دیگری است که باز آن هم مال عمر بن قیس ماصر است. البته اگر همین عمر بن قیس حدیث قبلی، همین قیس ماصر باشد، دو نفر نباشند خوب بود این جورى گفته بشود «و قَرِيبٌ مِنْهُ خَيْرُهُ الْآخِرُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» آن خبر قبلی از امام صادق بود، خبر بعدی از امام باقر سلام الله علیه. «قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدْعُ شَيْئًا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَ بَيْنَهُ لِرَسُولِهِ» خدای متعال رها نکرده چیزی را که نیاز دارد به سوی آن امت تا روز قیامت. هر چی تا روز قیامت به آن نیاز دارد خدا رها نکرده مگر این که نازل فرموده آن را در کتاب، یعنی حکم آن را در کتاب نازل فرموده «بَيْنَهُ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ جَعَلَ لَهُ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ عَلَيَّ مِنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا.»

خب «و یمکن الاستدلال بها» به این طایفه «على المدعى بتقريبين. التقريب الأول:» تقریب اول این است که خب ما در هر دو روایت این را داشتیم «و أنزل في الكتاب كل ما يحتاج اليه» یا «يحتاج اليه و جعل له دليلاً يدل عليه» این «له» به کجا برمی‌گردد؟ دو احتمال در آن هست. یک احتمال این که این «له» به کتاب برگردد. یک احتمال این است که این «له» به «كل ما يحتاج اليه» برگردد که اقرب به آن هم هست. براساس هر یک از این دو احتمالات تقریب می‌شود. این که گفتیم دو تا تقریب فرمودند دارد یکی براساس این است که مرجع له را «كل ما يحتاج اليه قرار بدهیم» یکی هم براساس این است که مرجع «له» را کتاب قرار می‌دهیم. حالا اگر مرجع «كل ما يحتاج اليه»

قرار دادیم. می‌فرماید چی؟ خدای متعال برای هر چی شما نیاز دارید، هر چی نیاز دارید الی یوم القيامة، دلیلی قرار داده بر آن، یک راهنمایی بر آن قرار داده، خب آیا این مایحتاج الیه الی یوم القيامة، مصادیق مستحدثه و جدیده را نمی‌گیرد؟ خب این‌ها مایحتاج الیه الی یوم القيامة که هست. خدا در همین روایت می‌گوید بر این‌ها دلیل قرار داده، یعنی یک چیزی که بشود حکم این‌ها را فهمید از آن قرار داده و حالا سؤال این است که آیا نصی، جای به خصوص راجع به این‌ها در کتاب یا سنت داریم؟ نداریم که. پس قهراً معلوم می‌شود با اطلاقات و عموماتش فرموده. آن «ما دل علیه» و «ما يدل علیه» قهراً عبارت است از مجموع نصوص یا اطلاقات و عمومات. این تقریب اول.

از این تقریب جواب داده می‌شود به این که اگر این «ما يدل علیه» یعنی کلامی، بیانی که دلالت بر آن بکند خب این للاستدلال وجه، اما اگر «ما يدل علیه» اعم از این‌ها است و خود شخص امام، خود امام هم دال است دیگر، دلیل است. خدا این‌ها را، این ذوات مقدسه را قرار داده که دلالت بر آن بکنند، که اذا سئلوا، جواب می‌دهند. حالا سؤال نشده، نفرمودند. پس می‌فرماید خدا هر چه مورد نیاز بوده است این‌ها را در قرآن شریف قرار داده، نازل فرموده و برای همین‌هایی که شما نیاز دارید دلیل قرار داده بنابراین معنا، برای همین‌هایی که نیاز دارید دلیل قرار داده، اما دلیل قرار داده یعنی فقط الفاظ صادره از آن‌ها یا نه اعم از الفاظ صادره و خودشان را. «هم الأدلاء علی الله» در زیارات هست. «أنتم الدلیل علینا» آن‌ها دلیل هستند و با مراجعه به آن‌ها، خدا این‌ها را دلیل قرار داده، راهنما قرار داده، با مراجعه به آن‌ها مثل بلا تشبیه، بلا تشبیه شما می‌بینید هر جا، جاهای عمومی توی فرودگاه‌ها مثلاً توی بیمارستان‌ها، توی یک جایی نوشته اطلاعات یعنی خواستی برو آن جا مراجعه کن اطلاعات بگیر، خدای متعال هم برای هر چی که بشر نیاز دارد الی یوم القيامة، یک مرکز اطلاعات قرار داده که معصومین هستند، بروید سؤال کنید جواب بشنوید.

س: در زمان غیبت چه کسانی هستند، آن چیزهایی که نیاز دارند به کجا باید مراجعه کنند؟

ج: در زمان غیبت بله، الی یوم القيامة قرار داده ولی غیبتۀ منّا دیگه، شما خودتان باعث شدید که نتوانید.

س: احتیاج داریم.

ج: بله، ولی خدا که قرار داد. خدای متعال لطفش را که تکمیل کرد.

س: خب آن‌هایی که علت غیبت نیستند چه کار کنند؟ همه که علت برای غیبت نیستند.

ج: این‌ها هم به آن‌ها می‌سوزند، دنیا این جور است.

می‌فرماید: «و يمكن الاستدلال بها على المدعى بتقريبين، التقريب الاول: أن الضمير المجرور في قوله عليه السلام جعل له دليلاً يدل عليه» این «يرجع الى ما يحتاج اليه» به این «كل ما يحتاج اليه» به این برمی‌گردد. البته بهتر بود که بگویند «يرجع الى كل ما يحتاج اليه» در عبارت.

«و عليه فيستفاد من هذه الطائفة أن لكل شيءٍ تحتاج اليه الأمة دليلاً يدلهم عليه» پس بنابراین که ضمیر به آن برگردد «و عليه» یعنی بنا بر رجوع ضمیر به ما يحتاج اليه، استفاده می‌شود از این طائفه از اخبار این که برای هر شیء‌ای که امت به آن نیاز دارد یک دلیلی است که دلالت می‌کند امت را بر آن شیء. دلیلی است از کتاب یا بیان معصومین علیهم السلام. «و حکم الموضوعات الجديدة مندرجٌ في العموم المذكور» حکم موضوعات نوپیدا مندرج است در این عموم مذکور یعنی عموم «كل ما يحتاج اليه» هر چیزی که نیاز دارید خب این موضوعات جدید هم چیزهایی است که مردم به آن نیاز دارند و مندرج در آن هست. به خصوص آن روایت بعدی که دارد الى يوم القيامة. «و حيث لم ينص عليه في الخطابات الشرعية» و چون تصریح نشده است بر حکم موضوعات جدید در خطابات شرعی، «فلا بد أن يكون مبيناً به عمومات خطابات شرعی و اطلاقات خطابات شرعی. چون در نصوص که نیامده پس قهراً چه جوری بیان شده برای امت؟ قهراً به عمومات و اطلاقات. پس این روایت به دلالت التزام می‌کند که عمومات و اطلاقات وجود دارد و این‌ها حجت است و می‌توانید به آن‌ها تمسک کنید و استخراج کنید احکام موضوعات جدید را.

س: رسماً باید حکم اولی بگویند، یعنی مفادش مفاد امارات یا ادله لفظیه باشد یا می‌شود مفاد اصول هم باشد؟

ج: آن جا، جایی که آن‌ها نبود بله می‌شود.

س: اگر این باشد....

ج: آخه همه جا را که بیان نکرده که، آن که حکمش نیست، آن در موقع شک در حکم است، این دارد می‌گوید همان که نیاز داری، آن‌ها موقعی است که شک داری، آن جا که نیاز دارد آن‌ها را بیان فرموده، ما الان نیاز داریم حکم این را بدانیم، حکم آن را بدانیم، حکم اولی آن را بدانیم. دارد می‌گوید حکم‌های اولی را که نیاز داری این‌ها را برای شما بیان کردیم.

س: یعنی... شامل عملیه نمی شود؟

ج: چرا، برای آن جایی که شک داریم آن هم یکی از مایحتاج الیه است که آن جایی که اگر شک کردی حالا چی؟ آن را هم چرا، آن را هم بیان کرده.

«المناقشة فی التقرب الأول: إذا قلنا بعدم اختصاص الدليل على كل ما تحتاج إليه الأمة ببيان الكتاب فيمكن أن يراد به ما يعمّ الامام عليه السلام نفسه» اگر ما بگوییم که اختصاص ندارد دلیل، واژه دلیل که در این روایت وارد شده اختصاص ندارد... ببخشید این دلیل با متعلق آن. اگر قائل شدیم به این که اختصاص ندارد دلیل بر چیزی که امت به آن نیاز دارد، این دلیل بر چیزی که امت به آن نیاز دارد اختصاص ندارد به خصوص بیان کتاب (که خوب بود این جا اضافه بشود) و بیان معصومین علیهم السلام. اختصاص به خود این ها، به این دو تا ندارد. اگر قائل شدیم به این که اختصاص ندارد که واقعاً هم همین جور است اختصاص ندارد. «فيمكن أن يراد به» ممکن است اراده بشود به این دلیل «ما يعمّ الامام عليه السلام نفسه» معنایی که شامل خود امام، غیر از بیاناتشان، شامل خود امام هم می شود. پس این روایت دارد می گوید، می فرمایند که برای هر چیزی که شما نیاز دارید خدا دلیل قرار داده، این دلیل یعنی هم الفاظ کتاب، هم بیانات خود ائمه و معصومین علیهم السلام و هم خودشان قرار داده شده.

«فإنه دليلٌ من الله» زیرا خود امام علیه السلام دلیلی است از ناحیه خدای متعال «على كل ما تحتاج إليه الامة» که «يدلهم عليه إذا سئل عنه» که راهنمایی می کند وقتی سؤال بشود. یک وقت هایی هم البته سؤال نشود تفضل می کنند می فرمایند. ولی «إذا سئل عنه» حالا قهراً نسبت به موضوعات جدیده چون سؤال نشده فرموده. پس از این روایت استدلال نمی توانیم بکنیم که حتماً به اطلاقات... این روایت نمی تواند دلالت کند حتماً به اطلاقات و بیانات لفظی گفته شده، نه، خدا برای همه چیزهایی که نیاز دارید بیان قرار داده، دلیل قرار داده. دلیل چیست؟ اعم از آن کلماتشان و خودشان، آن کلمات ممکن است فقط مصادیق زمان خودش را بیان می کرده، مصادیق مستحدثه را بیان نمی کرده و خود امام می توانسته بیان مصادیق بعدی را هم بیان کند اگر مورد سؤال واقع می شد، حالا مورد سؤال واقع نشده، یا توی نظام اسلام زمان غیبت بالاصالة تعبیه نشده، این ها در اثر جور جائزین و این ها پیدا شده و الا آن که رتبه الله تعالی که در زیارت عاشورا می خوانیم «ازالتکم عن مراتبکم التي رتبکم الله علیها» خدای متعال این جوری قرار داده بود که بعد از پیامبر اکرم صلوات الله و سلم، ائمه یکی یکی بیایند مردم را هدایت کنند همین جور تا آخر، بنا بر غیبت بالاصاله نیست، این غیبت در اثر طواری پیدا شده، پس در آن نظام و شاکله اصلی که

اسلام ترسیم فرموده، خدای متعال در آن امام قرار داده که این دلیل بر احکام است. دلیل است. پس بنابراین لازمه این بیان و این روایات این نمی‌شود که همان کلمات‌شان هم باید شامل مطالب بعدی بشود. نه، چون گفته من دلیل قرار دادم، اعم است از بیانات‌شان و خودشان. خب احکام جدید را اگر اجازه می‌دادند بعداً ائمه بعد، الان امام ظاهر بود، حاضر بود، خب بیان می‌فرمود که احکام چیست. نگذاشتند، خراب کردند راه و مسیر را.

س: ... فقط ... لفظی هم باشد فایده ندارد، ...

ج: بله؟

س: اگر دلیل لفظی خاصی هم باشد باز هم فایده ندارد چون شاید فرموده باشند و به ما نرسیده.

ج: حالا آن‌هایی که رسیده دلالت می‌کند دیگر. از آن‌ها می‌توانیم استفاده بکنیم. اگر بگوییم فقط مراد آن‌ها هست، قهراً این استفاده می‌شود.

«فلاستفاد من الروایة وجود دلیل اصطلاحی علی کل حکم فی عصر الائمة علیهم السلام» استفاده نمی‌شود از این روایت با اشکالی که کردیم و بیانی که کردیم وجود یک دلیل اصطلاحی، دلیل اصطلاحی عبارت است از همان که در اصول و این‌ها معنا می‌کنیم یعنی یک کلامی باشد دلالت داشته باشد، نه دلیل اصطلاحی، به امام در اصطلاح نمی‌گویند دلیل توی اصطلاح منطق و اصول و این‌ها، اما به نحو لغوی چرا، به امام هم دلیل گفته می‌شود. پس از این روایت استفاده نمی‌شود وجود یک دلیل اصطلاحی که عبارت باشد از اطلاقات و عمومات و ادله این جور؛ منطوقی، مفهومی و دلالت التزام و امثال ذلک «علی کل حکم فی عصر الائمة علیهم السلام بحث کان نصاً» آن دلیل اصطلاحی یا «ظاهراً فیہ علی الاقل» از این روایت استفاده نمی‌شود «کی یکون ذلک شاهداً علی شمول العمومات و الاطلاقات فی الموضوعات الجدیة» که مستدل می‌خواست این را استفاده کند. این تقریب اول.

س: ... شریعت خالده...

ج: شریعت خالد است ولی نگذاشتند. وقتی نگذاشتند خب.

س: ..

ج: زورش نرسیده، خدا حفظ کرده حالا این قدر، ولی این دلیل نمی‌شود که.

س: ...

ج: نه، خیلی نادر است، همیشه کجاست؟

س: ...

ج: نه، خیلی نادر است، یک جاهای خاص است که چالشی بوده، یک وجهی بوده و الا معمولاً این وسائل را نگاه کنید، بیشتر آن مشتمل بر آیه نیست. یزید صلاته، فلان، کجا دارد؟ توی روایات دال بر نجاسات کجا اصلاً قرآن هست؟ فقط یک *إنما المؤمنون المشركون نجس*، در قرآن هست که آن نجس هم معلوم نیست به معنای نجاست فقهی باشد.

س: لسان روایات هم این است که هر چیزی می‌خواهید توی قرآن هست.

ج: توی قرآن هست اما معنای این روایت این نبود، این روایات نگفت که خودتان از قرآن می‌توانید استفاده کنید. حالا به خصوص با آن تفسیری که در روایت معلی بن خنیس بود و آن روایتی که دیروز خواندیم. این روایت می‌گوید خدا همه چیز را توی قرآن فرستاده، اما این که حالا شما آحاد مردم هر کدام می‌توانند از آن استفاده کنند، این را که این روایت فرموده. بنابراین که له هم ضمیرش برگردد حالا این کل ما یحتاج الیه که خدا در قرآن فرستاده یک دلیلی هم برای آن قرار داده که آن دلیل لابد می‌رود از همان قرآن در می‌آورد دیگه، از قرآن استخراج می‌کند. آن دلیل پیامبر اکرم و سیزده معصوم بعد از آن بزرگوار صلی الله علیهم اجمعین هستند. این‌ها هستند، این‌ها مطالب را بیرون می‌آورند، استخراج می‌کنند؟ ممکن است همه‌اش را از قرآن. حالا آن روایات عجیب و غریبی که از فهم ما هم... فوق فهم ما است که همه این‌ها را از بسم الله، آن هم از نقطه تحت الباء من در می‌آورم. این‌ها دیگر یک مطالبی است که فوق عقول ماها است، ما نمی‌دانیم یعنی چی و چه جوری است، چه رابطه‌ای بین آن وجود دارد، این‌ها را خبر نداریم.

س: استاد بر فرض استدلال درست باشد و اطلاق بتوانیم بگیریم، اطلاق کدام آیه، کدام روایت، شاید اطلاق با هم دیگر نمی‌خورد.

ج: خب روشن است دیگر، شما مثلاً آیه «خلق لکم ما فی الارض جمعياً» می‌خواهید مثلاً چی را به دست بیاورید؟ خب روشن است یعنی این‌ها همه اگر دلالت داشته باشد یعنی استفاده همه این‌ها حلال است. چون برای شما است،

می شود برای ما باشد و استفاده از آن حلال نباشد. خب قهراً تناسب با هر چیزی می شود متناسب با آن، اگر بتوانیم استفاده بکنیم.

س: همین اطلاق داشت، منتها شما یک قیدی به آن اضافه کردید.

ج: چه قیدی اضافه کردیم؟

س: ... باید سؤال بشود اگر سؤال شد...

ج: وقتی امام شد روشن است که با سؤال می فرمودند چون می دانیم دیدن آن ها این نبوده که همین طور بیانند بفرمایند. وقتی می رفتند سؤال می کردند امام علیه السلام می فرمودند. به ضمیمه روش شان که این جوری است، این سؤال خوبی بود که شما کردید، که این «إذا سئل» را برای چی شما اضافه کردید؟ این اذا سئل را به قرینه چی اضافه می کنیم؟

س: این قرینه ... که نباید امام معنا بکنیم. چون وقتی این را به امام....

ج: دلیل هست یا نه؟ ببینید الفاظ روایات را که به حسب اصطلاح معنا نمی کنیم، اصطلاح بد حادث شده در منطق یا در اصول می گویند دلیل یعنی چی. معنای لغوی است، معنای لغوی هم شامل امام می شود کما این که در ادله هم... در خود زیارات و کلمات ائمه علیهم السلام بر خودشان اطلاق دلیل شده. «انتم الأدلاء علی الله» ما نباید معنای اصطلاحی بکنیم برای این دلیل، پس این روایت که می گوید خدا دلیل قرار داده معنا ندارد که ما بیاییم منحصر بکنیم دلیل را در بیانات قرآن و بیانات ائمه علیهم السلام، بلکه یک معنای عامی است که شامل بیانات کتاب و بیانات آن ها و خودشان می شود. پس این روایات دارد می گوید ما برای کل مایحتاج الیه چی قرار دادیم؟ دلیل قرار دادیم. وقتی این معنا که دلیل شامل خودشان هم می شود، وقتی این جور معنا شد پس از آن در نمی آید که حتماً باید اطلاقات و عمومات بگیرد، چون اگر راه منحصر در اطلاقات و عمومات بود بله خب باید بگیرد تا این که دلیل ما داشته باشیم. وقتی عام شد، جامع شد، لازم نیست فقط اطلاقات و عمومات دیگر، اطلاقات و عمومات همان افراد زمان خودشان را مثلاً می گیرد، مستحده را نمی گیرد، آن وقت دلیل بر بقیه چه می شود؟ خودشان می شوند، خودشان هم به چه شکل؟ به این که اگر سئو، جواب می فرمایند. این تقریب اول و جواب آن.

س: جواب شان همان بیان می شود دیگر، جوابش همان بیان شان باید باشد، نمی شود که خودش ...

ج: نه، خودش دلیل است. فرموده من دلیل قرار دادم، این دلیلش را اگر مقصود این بود که گفتارشان را دلیل قرار دادم، آن وقت شما استدلال می‌توانستید بکنید، می‌گفتید خب این گفتارشان که نسبت به مصادیق جدیده، نصی نسبت به مصادیق جدیده نداریم، پس چه جور دلیل داریم بر این‌ها، می‌گفتیم اطلاقات و عمومات، اما اگر گفتید دلیل قرار دادن اعم از فرمایشات‌شان و خودشان است، بر ما یحتاج الیه، دلیل قرار دادند اما دلیل هم گفتارهایشان است، هم خودشان هستند، آن وقت این دیگر لازمه‌اش این نمی‌شود که حتماً گفتارهایشان شامل جدیدها هم بشود، چرا؟ برای این که گفتارهایشان شامل جدیدها نشود این جور نیست که جدیدها فاقد الدلیل بشود، جدیدها دلیل هست بر آن، دلیل خودشان هستند.

س: خودشان بر فرض سؤال...

ج: بعد از سؤال درست است.

س: بیان‌شان دلیل است دوباره، خودش که نمی‌تواند دلیل باشد، این روایت باز نمی‌گوید که خودش وجود خودش دلیل است، حتی در صورت...

ج: معلوم است که خودش با گفتارش دلیل می‌شود، یعنی آن دلیل است آن راهنما است، چه جوری راهنمایی می‌کند؟ خب به گفتارش راهنمایی می‌کند، به بیانش راهنمایی می‌کند.

س: ... فعل و تقدیر هم هست...

ج: بله به یک راهی بالاخره، وجودش دلیل است به یک چیزی آن را ابراز می‌کند. به یک راهی ابراز می‌کند.

«التقریب الثانی: أن الضمیر المجرور فی قوله و جعل له دلیلاً يدل علیه یرجع الی القرآن» یعنی کتاب که در این ذکر شده بود. به قرآن برگردد. یعنی «و جعل له دلیلاً يدل علیه، یرجع الی القرآن، فماد هذه؟؟؟» بنابراین که ضمیر را ما به قرآن برگردانیم این می‌شود که «أن کل ما تحتاج الیه الامة موجودٌ فی الكتاب و قد جعل الله دلیلاً» که يدل ناس را و امت را بر کتاب «و ما فیہ من الاحکام و المعارف» در قبلی مستقیماً آن‌ها را دلیل بر ما یحتاج الیه قرار داده بود، در تقریب بعدی نه، این‌ها را در کتاب قرار داده، ائمه را دلیل بر ما فی الكتاب قرار داده. این‌ها دلیل بر کتاب خدا هستند، که کتاب خدا مشتمل بر همه چیز است. این جوری معنای آن می‌شود. «و قد جعل الله دلیلاً» که يدل الامة بر کتاب و آن چه در کتاب است از احکام و معارف. «و هذا الدلیل هو الامام علیه السلام» آن دلیل هم قهراً ائمه علیهم

السلام هستند. این از یک طرف، «هذا من ناحية و من ناحية أخرى أن ظاهر العبارة المتقدمة أن دلالة الامام عليه السلام للأمة على الكتاب و ما فيه قد تحققت بالفعل» مقدمه دومی که به این مقدمه اول باید ضمیمه بکنیم این است که خب می گوید همه چیزها در کتاب خدا وجود دارد. خدای متعال هم بر این کتاب خدایی که مشتمل بر همه چیز است دلیل قرار داده. سؤال: آیا این دلیل بالفعل است یا ما يصلح لدلیلة هست؟ راهنمای بالفعل است یا کسی که صلاحیت دارد راهنما باشد؟ ظاهر این که دلیل قرار داده این است که دلیل بالفعل است. یعنی همان زمانی که امام صادق سلام الله علیه حضور داشتند در جامعه، همان وقت امام صادق به حسب این روایت دلیل بالفعل است بر تمام ما يحتاج الناس الی يوم القيامة. همان موقع، نه این که صلاحیت دارد، نه، نه ما يصلح برای این قرار داده، نه، بالفعل دلیل است، بالفعل راهنما است. خب بالفعل در چه صورتی راهنما است؟ بالفعل در صورتی راهنما است که راهنمایی کرده باشد، فرموده باشد و الا بالفعل نمی شود که.

س: ...

ج: بالفعل معلم باشد، بالفعل این معلم است یعنی بالفعل دارد تعلیم می کند.

س: نه در غیر حالت تعلیمش هم معلم صدق می کند.

ج: نه نه، همین جا، حرفه را نمی خواهیم بگوییم که، نمی خواهیم بگوییم حرفه مثل بنا، خوابیده به او می گویند بنا.

س: دلیل باشد اما الان دلالت نمی کنند بر آیه.

ج: حالا فعلاً شما بگذارید تقریب استدلال بشود تا ببینیم جواب داریم یا نداریم.

تقریب استدلال این است که می گوید ما دلیل قرار دادیم، دلیل یعنی دلیل بالفعل؟ یا نه اقتضاء دارد، صلاحیت دارد، ظهورش این است که دلیل بالفعل است. دلیل بالفعل بودن ائمه به چه می شود؟ به این که دلالت کرده باشند، تبیین کرده باشند، گفته باشند. خب حالا که تبیین کردند و گفتند به چی گفتند؟ به نص گفتند که نگفتند، پس معلوم می شود به اطلاقات و عمومات گفتند. همه این ها به این می انجامد که پس به اطلاقات و عمومات گفتند، چون بنا است که دلیل باشند آن هم دلیل بالفعل باشد، دلیل بالفعل بودن به این است که بیان کرده باشد، بیان کردن هم یا به نص باید بیان کند یا به اطلاقات و عمومات. به نص که نیست، می بینیم بیان فرمودند پس معلوم می شود به اطلاقات و عمومات بیان کردند.

س: ... همان مقسوم اول که دلیل بالفعل هست می‌گوییم کافی است دیگر، تا يوم القيامة را دلالت کرده....

ج: اگر گفته باشد. اگر فرموده باشد چی؟

س: پس بالفعل...

ج: بالفعل بالاخره این چهارده نفر دلیل بالفعل هستند. بیان کردند. حالا یا هر کدامشان بیان کردند یا هر کدامشان به عهده دیگری گذاشته که او روی جهاتی بیان کند، یا فرصت پیدا نکردند، شرایط مهیا نبوده، ولی بالاخره این چهارده تا دلیل بالفعل هستند. این تقریب استدلال است تا ببینیم جواب دارد یا ندارد.

می‌فرمایند که «هذا من ناحية و من ناحية اخرى إن ظاهر العبارة المتقدمة» در آن دو روایتی که خواندیم این است که «أن دلالة الامام عليه السلام للأمة على الكتاب» دلالت کردن و راهنمایی‌های امام برای امت بر کتاب خدا «و ما فيه» و آن چه که در کتاب خدا هست «قد تحققت بالفعل» این دلالت بالفعل تحقق پیدا کرده. «و ذلك بإرشاده عليه السلام الناس الى ما يحتاجون اليه» این ظاهر روایت این است که این تحقق پیدا کرده، این دلالت‌شان تحقق پیدا کرده «و اذا لم ينص على حكم الموضوعات الجديدة و الذي هو مما يحتاج اليه الناس» موضوعات جدید و آن موضوعاتی که مردم به آن نیاز دارند در عصور متأخره «فلا محالة قد بين ذلك بالعمومات و الاطلاقات» خب این تقریب استدلال.

جواب این است که این مقدمه‌ای که شما مفروض گرفتید و ضمیمه کردید که از این روایات استفاده می‌شود که دلالت بالفعل فرمودند نه، این ظهوری در این ندارد. می‌گوید دلیل قرار داده، نمی‌گوید این دلیل هم الان آمده دلالت کرده. دلیل قرار دادند اما این دلیل آمده است بالفعل هم دلالت کرده، چنین چیزی از این در نمی‌آید.

«يرد عليه منع ظهور العبارة في تحقق الدلالة بالفعل» تحقق دلیل بله، اما تحقق الدلالة بالفعل محقق شده آن هم «الى جميع ما في الكتاب في عصر المعصومين عليهم السلام» دلالت محقق شده، به همه آن چه که در کتاب وجود دارد، این دلالت بالفعل در عصر معصومین عليهم السلام محقق شده، این نه، چنین ظهوری ندارد. «فإن ما يحتاج اليه الناس كان تدريجياً و حسب مساعدة الظروف و الشرائط» چون می‌دانیم که بیان چیزهایی که مردم به آن‌ها نیاز داشتند، بیان این‌ها تدریجی بوده، حتی عام و خاص را می‌بینید دیگر، امام متقدم عام را فرموده، گاهی صد سال طول کشیده تا امام متأخر مخصص آن را فرموده، حاکم آن را فرموده، چون ظروف و شرایط و این‌ها مساعد نبوده.